

علیرضا زرین دو شعر

از شب و جیرجیرک ها و....

هزاران هزار
جیرجیرک خواننده
حجم شب را می درند
و پوست کشیده آنرا
با ارکستر صداهای خود
تا بی نهایت
جر می دهند

من اما دمی بر می خیزم
و در امواج خروشان صداهای شب
باز در خواب فرو می روم

۳ اوت ۲۰۰۷

مرا سکوت بیاموز

به تو گوش می سپارم
سحرگاهان که دامنه های کوه را
کهربایی و بنفش و صورتی و سبز می کنی
بهنگامی که می وزی انوار زرین ات را بر جان من

مرا سکوت بیاموز

گوشی که می سپارم بر حرفهای دلت
آن لحظه ای که با تو عهد می بندم

به تو گوش می سپارم
به هنگامی که اندیشه ام با توست
و به ژرفای واژگانت
پی می برم

مرا سکوت بیاموز

در ناهنجاری غژاثر آهن ها و چرخها و ترمزها
موتور برق و ماشین و هواپیما
و شش میلیارد انسان که می جنبند و حرف می زنند

به تو گوش می سپارم
به هنگامی که طنین نیایش، مرا زمزمه می کند
و پچپچه درونم جوششی است
تا معجزه فرازینه های دریافت تو

مرا سکوت بیاموز

در فاصله قلقل سماور و قلیان
و اذان مناره های دروغ و تملق
و زنگهای کاروانهایی که هیچوقت اتراق نمی کنند
مرا سکوت بیاموز

به تو گوش می سپارم
در لحظه ای ، تا لحظه ای
که دگرگون می شوم
و در آیین حضور خود
ترا می بینم.

در فواصل به به ها و چه چه ها
زاغی در باغ می خواند و بر سر مُرداری
به لاشخوری دیگر پرخاش می کند